

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد * بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم * از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

برگرفته از: وبسایت آنتی کریگ، ۱۲ اکتوبر ۲۰۲۲*
نویسنده: پاول کریگ رابرتس – Paul Craig Roberts
برگردان: م. نوری
۲۶ اکتوبر ۲۰۲۲



دولت ما دروغ گفتن را هم به ما آموخت

در گذشته‌ای نچندان دور دیوان عالی امریکا با رأی خود تأیید کرد که کمک مالی به انتخابات حقی بر خاسته از متمم اول قانون اساسی است و به موجب این حق، صاحبان منافع محققان دولت را بخردند تا بیشتر در خدمت منافع آن‌ها باشد تا منافع رأی‌دهندگان. بنابراین مادامی که این نظام انتخاباتی حاکم است نماینده مردم بودن در دموکراسی امریکائی امکان‌پذیر نیست.

دیروز در مطلبی نوشتم که دولت ما چگونه دزدی را به ما یاد داد و درس امروز این است: دولت ما دروغ گفتن را هم به ما آموخت.

آیا یکی از خوانندگان می‌تواند مورد قابل ذکری را نام ببرد که دولت ما در آن زمینه حقیقت را گفته باشد؟ جنگ جهانی اول؟ جنگ جهانی دوم؟ جنگ کوریا؟ جنگ ویتنام؟ ترور جان. اف. کندی یا ترور برادر وی سناتور رابرت کندی یا ترور مارتین لوتر کینگ؟ یازده سپتمبر؟ جنگ افغانستان؟ جنگ عراق؟ تخریب لیبیا؟ استفاده بشار اسد از سلاح کیمیایی؟ پاندمی کووید؟ واکسن کووید؟ اوکراین؟

خوانندگان می‌توانند براحتی این فهرست را تکمیل کنند ولی موردی نخواهند یافت که دولت ما حقیقت را گفته باشد. ولی علی رغم این که دولت ما صددرصد دروغ‌گوست مردم باز هم در تله دروغ بعدی می‌افتند و تا به خود آیند و بفهمند که ابله حسابشان کرده‌اند کار دولت پیش رفته است.

تصحیح دروغ و روشن کردن حقیقت کاری است بسیار دشوار. دروغ‌ها را کتب تاریخ، رُمان‌های تاریخی و فلم‌ها ثبت می‌کنند و استادان دانشگاه با تکرار به بقای آن‌ها در اذهان یاری می‌رسانند. زیرا تکرار همه ساله یک درس یا یک سخنرانی به‌مراتب آسان‌تر از تهیه متن درس یا سخنرانی تازه‌ای است. و ذهن انسان نیز مستعد حفظ دروغ است. انسان‌ها آنچه را که می‌آموزند به‌عنوان حقیقت می‌پذیرند و حتی از آن دروغی که به‌جای حقیقت پذیرفته‌اند در مقابل حقیقت واقعی دفاع می‌کنند، حقیقتی که صحت آن غالباً یک یا چند نسل بعد اثبات می‌شود و وقتی حقیقت امر روشن شد، اغلب آن‌هایی که دخیل در موضوع بودند در قید حیات نیستند و نسل‌های تازه نیز چیزی در مورد موضوع نمی‌دانند یا اهمیت آن را درک نمی‌کنند.

دموکراسی امریکائی خود تبدیل به دروغی بزرگ شده. دموکراسی بر پایه اعمال حق تعیین سرنوشت با انتخاب نمایندگان مجلس است. ولی در ایالات متحده نمایندگان نه تنها نیازمند آرای انتخاب‌کنندگان هستند بلکه برای تأمین هزینه انتخابات به کمک مالی نیز نیاز دارند و این کمک مالی توسط صاحبان منافع تأمین می‌شود که دارای سازماندهی هستند و با پرداخت هزینه‌های ثابت و هزینه‌های تبلیغات انتخابات برای نمایندگان رأی می‌خرند. به این ترتیب نمایندگان سمت نمایندگی را مرهون تعداد اندکی هستند که هزینه انتخابات را پرداخته‌اند و طبیعتاً نسبت به آن‌ها متعهدند. نمایندگان تا آنجائی که بتوانند در جهت منافع رأی‌دهندگان خود عمل می‌کنند ولی نه به بهای قربانی کردن منافع آن اشخاص و گروه‌هایی که هزینه انتخابات را پرداخت کرده‌اند.

در گذشته‌ای نچندان دور دیوان عالی امریکا با رأی خود تأیید کرد که کمک مالی به انتخابات حقی بر خاسته از متمم اول قانون اساسی است و به موجب این حق، صاحبان منافع محقق‌اند دولت را بخرند تا بیشتر در خدمت منافع آن‌ها باشد تا منافع رأی‌دهندگان. بنابراین مادامی که این نظام انتخاباتی حاکم است نماینده مردم بودن در دموکراسی امریکائی امکان‌پذیر نیست.

منافع مردم عادی احتمالاً در دوران حکومت اشراف و پادشاهان بریتانیا بیشتر رعایت می‌شد تا در دموکراسی امریکائی. اشراف و پادشاهان، صاحب سمت خود از بدو تولد بودند و لزومی نداشت روح خود را به صاحبان منافع بفروشند. بنابراین آن‌ها آزادی عمل داشتند منافع مردم را رعایت کنند، کاری که غالباً انجام می‌دادند زیرا بقاء کشور در گرو رضایت و آمادگی مردم به تبعیت و کار و ارائه خدمات بود و اگر شاه یا اشراف در استفاده از مزایا و منافع زیاد روی می‌کردند و به مردم اجحاف می‌نمودند مانند شاه و اشراف فرانسه قربانی انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه می‌شدند.

و نظام حکومتی اشراف از وفاداری قومیت‌ها و نژادهای مختلف بهره‌مند بود. یک انگلیس، انگلیس محسوب می‌شد صرفنظر از این که تبار او از آنگلو ساکسن‌ها، سلت‌ها یا نورماندی‌ها بود.

حال مردم در جامعه‌ای متنوع و چند فرهنگی برج بابل (۱) باید نسبت به چه کسی وفادار باشند. این سؤال دوران ماست که هر کسی در هر کشور غربی از خود می‌پرسد.

من در اوان زندگی در امریکائی زندگی می‌کردم که وفای به عهد ضامن اعتبار شخص بود. قراردادهای با دست دادن، شفاهی و بدون امضاء منعقد می‌شدند و کسی که به عهد خود وفا نمی‌کرد اعتبارش خدشه‌دار می‌شد و کارش تمام بود.

بیست سال قبل در رابطه با قراردادهای با جمعی از وکلای شرکت‌ها صحبت می‌کردم. به من گفتند که امروزه قراردادهای فاقد اهمیت هستند و نقض آن‌ها قابل شکایت نیست. با این حال آن‌ها قرارداد تنظیم می‌کنند تا کتباً ثبت شود که در رابطه با ریسک قرارداد چه چیزی در انتظار طرفین قرارداد است و طرفین قرارداد چه چیزهایی از قرارداد امضاء شده را نمی‌خواهند اجراء کنند. ظاهراً عدم وفاداری به قرارداد لطمه‌ای به اعتبار شرکت‌ها نمی‌زند زیرا کسب سود بیشتر مد نظر است تا وفای به عهد.

[* http://antikrieg.com/aktuell/۲۰۲۲_۱۰_۱۲_dieregierung.htm](http://antikrieg.com/aktuell/۲۰۲۲_۱۰_۱۲_dieregierung.htm)

(این مقاله ابتداء در تاریخ ۱۲ اکتوبر به انگلیسی در وبسایت پاول کریگ رابرتس منتشر شده است)
۱- نویسنده در اینجا به افسانه‌ای قدیمی که در کتب مقدس ادیان ابراهیمی ذکر شده اشاره دارد که به موجب آن مردم جهان ابتداء به یک زبان تکلم می‌کردند. پس از طوفان بزرگ به شهر شنعار (نام قدیمی بابل) مهاجرت می‌کنند و در آنجا برج بسیار بلندی می‌سازند تا به خدا نزدیکتر شوند، یا به عبارتی هم سطح خدا شوند و از آن پس بود که خداوند کبر و نخوت مردم را اینگونه جزاء داد که آن‌ها را در جهان پراکنده کرد و برای هر یک از گروه‌های انسانی تکلم به زبانی متفاوت را مقرر نمود تا حرف یک دیگر را نفهمند. (توضیح مترجم)